

شرح نکات کلیدی درس پنجم (آغازگری تنها) فارسی ۲ یازدهم نظری

تهیه کننده: امیدعلی شیخی کن کت / آبان ماه ۱۳۹۹ خورشیدی
برگرفته از کتاب: عباس میرزا، آغازگری تنها از مجید واعظی به نثری ساده و روان.
نوع ادبی: ادبیات پایداری
موضوع کلی: دفاع از وطن، فداکاری و جانفشانی در راه وطن.



توضیحات بند اول درس:

قلمرو زبانی: بالا: قد / میان بالا: میان قد / بر: پهلو، آغوش / برو بازو: سینه و بازو / خوش تراش: زیبا / رعنا: بلند و کشیده / فراخ: گشاده / اسب سینه فراخ: اسب کوه پیکر / پیشاپیش: جلو / اعطا: واگذاری، بخشش، عطا کردن / نشان: مدال / راهی: مسافر / دارالسلطنه: پایتخت، در دوره صفوی و قاجار، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت. / دست درازی: غارت و چپاول کردن، تعرض و تعدی کردن / عباس میرزا: نقش تبعی بدل از فرزند دوم خویش / آقا در آقامحمدخان: شاخص (وابسته پیشین) / آقا محمدخان: سرسلسله پادشاه قاجاریان است. / فتحعلی شاه: از پادشاهان قاجاریه است. / عباس میرزا: از فرزندان فتحعلی شاه که بسیار وطن دوست و شجاع بودند.

نکته در مورد جمله و اجزای آن:

نوجوانی میان بالا با بر و بازویی خوش تراش و رعنا، سوار بر اسبی سینه فراخ، پیشاپیش سپاه خود، **دروازه‌های** غربی تهران را با هیجان و شور بسیار به مقصد تبریز، **پشت سر می گذاشت.** (یک جمله سه جزئی مفعولی است: نهاد: نوجوانی + گروه مفعولی: دروازه های غربی تهران را + گروه فعلی: پشت سر می گذاشت)
در جمله شماری و شناخت اجزای آن باید دقت داشت که فقط اجزای اصلی جمله یعنی (نهاد+ فعل + متمم فعلی + مسند+ مفعول) از اجزای اصلی جمله حساب می شوند و سایر نقش ها مثل (معطوف+ صفت+ قید+ متمم قیدی+ مضاف الیه+ بدل+ تکرار و...) جزء اصلی جمله محسوب نمی شوند. در این جمله که گفتیم بقیه اجزای جمله قید هستند و حذف می شوند. منظور از گروه مفعولی: اگر مفعول یک کلمه تنها باشد به آن مفعول می گویند اما اگر بیشتر از یک کلمه باشد یعنی (با کسره یا حرف « و ») همراه باشد به آن گروه مفعولی می گویند. مثل همین گروه مفعولی بال: دروازه های غربی تهران: دروازه : اصل مفعول است که دو تا وابسته با کسره گرفته است (غربی: صفت برای دروازه و تهران: مضاف الیه دروازه است.) و روی هم به آنها گروه مفعولی می گویند. پس دقت داشته باشید که مفعول یا هر نقش دیگری که بیاید کلمه اول نقش اصلی است و بقیه کلمات نقش فرعی و وابستگی دارند.
عبارت فعلی: به فعل های مرکب و پیشوندی که همراه حرف اضافه یا اسمی می آیند عبارت فعلی گفته می شود. مثل: پشت سر می گذاشت: یک عبارت فعلی است زیرا از نظر ساخت فعل مرکب حساب می شود چون نمیتوان بین آنها حرف یا کلمه ای اضافه نمود: پشت سر ی گذاشتند / پشت سرها گذاشتند

ترکیب ها:

نوجوانی میان بالا: ترکیب وصفی

بروبازویی خوش تراش و رعنا: بر خوش تراش: ترکیب وصفی + بر رعنا: ترکیب وصفی + بازویی خوش تراش: ترکیب وصفی + بازویی رعنا: ترکیب وصفی
 اسبی سینه فراخ: ترکیب وصفی
 دروازه های غربی تهران: دروازه های غربی: ترکیب وصفی + دروازه های تهران: ترکیب اضافی
 هیجان و شور بسیار: هیجان بسیار: ترکیب وصفی + شور بسیار: ترکیب وصفی
 مقصد تبریز: ترکیب اضافی
 پشت سر: ترکیب اضافی
 سفارش آقامحمدخان : سفارش محمدخان: ترکیب اضافی + آقا محمدخان: ترکیب وصفی (آقا: شاخص است و شاخص ها اگر به صورت ساکن در اول کلمه ای بیایند ترکیب وصفی می سازند).
 دریافت های شخصی خویش: دریافت های شخصی: ترکیب وصفی + دریافت های خویش: ترکیب اضافی
 فرزند دوم خود: فرزند دوم: ترکیب وصفی + فرزند خود: ترکیب اضافی
 اعطای نشان ولایتعهدی: اعطای نشان: ترکیب اضافی + نشان ولایتعهدی: ترکیب اضافی
 راهی دارالسلطنه تبریز : راهی دارالسلطنه: ترکیب اضافی + دارالسلطنه تبریز: ترکیب اضافی
قلمرو ادبی: پشت سر گذاشتن: کنایه از عبور کردن / دست درازی کردن: کنایه از تعرض کردن، غارت کردن.

توضیحات بند دوم:

قلمرو زبانی: فرزانه: دانا، خردمند/ فرزانه مرد: ترکیب وصفی مقلوب (مرد فرزانه) / میرزا: امیرزاده (شاخص برای عیسی) / مرشد: پیر، راهنما/ اذن: اجازه، رخصت / خواست: میل و اراده (هم آوای ← خاست: خستن، بلندشدن) / شوق: اشتیاق / گیرا: جذاب / جهان در «یک جهان معنی»: ممیز که همان واحد شمارش است و وابسته اعداد اصلی هستند. / کشش: جذب / تدبیر: چاره اندیشی، چاره گری / ملک: پادشاهی / تدبیر مُلک: حکومت داری / رعیت: مردم عادی / رعیت پروری: مردم داری / شاهزاده نوجوان: منظور عباس میرزاست.
 در این سفر شاهزاده را فرزانه مردی همراهی می کرد: (یک جمله چهارجزیی با مفعول و مسند) : در این سفر: متمم قیدی (نقش اصلی نیست) + فرزانه مردی: گروه نهادی که فرزانه صفت برای مرد است. + همراهی: مسند + می کرد: فعل.
 خردمند: وندی / نوجوان: مرکب / رعیت پروری: وندی - مرکب / نیک خواه: صفت مرکب مرخم / ولیعهد: مرکب / شاهزاده: وندی - مرکب / اندیشمند: وندی / کشش: وندی / گیرا: وندی /
نکته: ممیز: واحدهای شمارش اشیا و حیوانات و انسان است. مثال:
 دو **جلد** کتاب : که جلد ممیز است و واحد شمارش کتاب .
 صد **قلاده** پلنگ: قلاده واحد شمارش درندگانی مثل پلنگ است.
 دقت داشته باشید که ممیزها وابسته اعداد هستند و همیشه بین اسم و عدد اصلی می آیند.
قلمرو ادبی: دست به کاری زدن: کنایه از اقدام کردن / یک جهان معنی: اغراق / افق های روشن تدبیر ملک: اضافه استعاری: حکومت را به یک سرزمینی که افق دارد تشبیه کرده/

توضیحات بند سوم:

قلمرو زبانی: طوایف: ج طایفه، قوم/ ولایات : جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره می‌شود؛ معادل شهرستان امروزی / نقاط: ج نقطه / قبایل: ج قبیله، قوم / مجهز: تجهیز شده / دیار: سرزمین / مشام: حس بویایی / کارگاه: وندی /

چند ترکیب:

یک قرن: ترکیب وصفی
اختلافات و جنگ های داخلی: ۱- اختلافات داخلی: ترکیب وصفی ۲- جنگ های داخلی: ترکیب وصفی
پهلوی این کشور: ۱- پهلوی کشور: ترکیب اضافی ۲- این کشور: ترکیب وصفی
لشکر مجهز: ترکیب وصفی
توپ و تفنگ آنها: ۱- توپ آنها ۲- تفنگ آن ها (هردو ترکیب اضافی)
کارگاهی متعدد صنعتی: ۱- کارگاه های متعدد: ترکیب وصفی ۲- کارگاه های صنعتی: ترکیب وصفی
اخلاق علم و فن: اخلاق علم + اخلاق فن (دو ترکیب اضافی)

جمله: تیر و کمان با همه زیان هایش ، دست کم برای تاریخ انسان، کم ضرر تر از توپ و تفنگ است.

(یک جمله سه جزئی مسندی است.)

تیر و کمان: گروه نهادی که کمان معطوف برای تیر است. (نقش اصلی)
با همه زیان هایش: گروه متمم قیدی (نقش غیراصلی) (در این نقش زیان : نهاد و « ش » : مضاف الیه نهاد است.)
دست کم: قید (نقش غیراصلی)
برای تاریخ انسان: متمم قیدی (انسان: مضاف الیه و متمم: تاریخ) (نقش غیراصلی)
کم ضرر تر: مسند (نقش اصلی)
از توپ و تفنگ: متمم قیدی (نقش غیر اصلی)
است: فعل اسنادی (نقش اصلی)

قلمرو ادبی: مثل کاردی: تشبیه / پهلوی این کشور: جانبخشی / به جان هم افتادن: کنایه از باهم درگیر شدن / اروپا: مجاز از اروپاییان / بر پا کردن: کنایه از راه انداختن / بوی چیزی به مشام رسیدن: کنایه از آگاه شدن / از عهده برآمدن: کنایه از توان انجام کاری را داشتن / تیر و کمان و شمشیر: تناسب و مجاز از تمام امکانات جنگی / بوی پیشرفت: حس آمیزی

توضیحات بند چهارم:

قلمرو زبانی: سلام نوروزی: تبریک روز اول نوروز که توسط سران حکومت ها و بزرگان کشوری به مردم گفته می شده که سه نوع سلام مخصوص آن زمان بوده است/ هدایا: ج هدیه / بساط: گستردنی / تحرک: جنب و جوش / لعاب: پوشش چیزی، پوشش روی ظروف سفالی ، آب دهان هم معنی می دهد. / تب و تاب: خوش اندام / التهاب: شعله ور شدن و برافروختن / بختک: موجود خیالی یا سیاهی ای که بر روی شخص خوابیده می افتد؛ کابوس/ بختک وار: کابوس وار / چنبره زدن: چنبر زدن، حلقه زدن، به صورت خمیده و حلقه وار جمع شدن/ سران: رؤسا / تدارک: آماده سازی / کم و بیش: تقریباً / تحت الحمایگی: وضعیت یک دولت غالباً ضعیف در تعامل با دولتی قدرتمند، در عرصه بین المللی که در چارچوب یک موافقت نامه بین المللی،

اختیار تصمیم گیری آن دولت در امور سیاست خارجی و امنیتی به دولت قدرتمند واگذار شده است. / محض: / توازن: تعادل، برابری / گرجستان: از کشورهای شمال ایران و در همسایگی روسیه که تفلیس پایتخت آن است و در قدیم جز ایران بوده است. / قوا: نیروها و سربازان، قدرت و توان /

قلمرو ادبی: باز کردن جا در دل کسی: کنایه محبوب او شدن / لعاب به رو داشتن: کنایه از ظاهری بودن / التهاب: مجاز از ناآرامی، بی قراری، اضطراب / بختک وار: تشبیه / روی دربار چنبره زده بود: کنایه از خیمه زدن، ساکن شدن، جمع شدن ، انبوه شدن / فکر روی دربار چنبره زده بود: استعاره (تشخیص) یعنی فکر مانند ماری چنبره زده/ دست اندازی: کنایه از تجاوز / سایه وحشت: اضافه تشبیهی / سایه انداختن: کنایه از ایجاد ترس و دلهره/ از دست رفتن: کنایه از نابود شدن / دربار از درون ... : دربار مجاز از اهل دربار /

روسیه چشم طمع بر آذر بایجان دوخته بود: ۱- روسیه مجاز از حکومت روسیه ۲- آذربایجان: مجاز از خاک آذربایجان ۳- چشم طمع: اضافه استعاری ۴- چشم دوختن: طمع کردن به چیزی، منتظر ماندن برای کسب کردن و به دست آوردن. ۵- تشخیص (چشم برای روسیه) /

توضیحات بند پنجم:

قلمرو زبانی: حامل: حمل کننده / زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک دارای دوچرخ که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می‌بستند « ک » در زنبورک از نوع تصغیر است / قاطر: استر / مصمم: دارای عزم و اراده قوی / ناظران: بینندگان/ پاییدن: مراقب بودن / معبد: پرستشگاه، محل عبادت /

تعدای از ترکیب‌ها:

صبح حرکت: اضافی

گردو غبار سپاهیان: ۱- گرد سپاهیان ۲- غبار سپاهیان (هردو اضافی)

آسمان تبریز: اضافی

صداها و نعره های درهم شترهای حامل زنبورک : ۱- صداهاى درهم (وصفی) ۲- نهره های درهم (وصفی) ۳- صداهاى شترها (اضافی) ۴- نعره های شترها (اضافی) ۵- شترهای حامل (اضافی) ۶- حامل زنبورک (اضافی)

اسبی کوه پیکر و چابک: ۱- اسبی کوه پیکر (وصفی) ۲- اسبی چابک (وصفی)

قلمرو ادبی: گرد و غبار آسمان تبریز را فرا گرفته ود: اغراق/ تیغ کشیدن: استعاره تشخیص (آفتاب مانند جنگجویی تیغ می‌کشید) / تیغ کشیدن آفتاب: کنایه از طلوع خورشید / قدم برداشتن: کنایه از راه رفتن / شور تنوره می‌کشید: استعاره تشخیص (شور مانند آتش تنوره می‌کشید) و کنایه از هیجان زیاد / چهره در هم رفتن: کنایه از اخم کردن / شکفته شدن چهره: استعاره تشخیص (چهره مانند گل می‌شکفت) و کنایه از شادمان شدن / کوه پیکر: تشبیه / همچون معبد: تشبیه / دل بردن: کنایه از علاقه مند کردن /

توضیحات بند ششم:

قلمرو زبانی: سپیده: روشنایی بامداد / گنجه: دومین شهر بزرگ کشور آذربایجان / نهیب: فریاد بلند، به ویژه برای ترساندن یا اخطار دادن / صغیر: صدای بلند و تیز (هم آوا ← سفیر: پیک و نماینده سیاسی یک کشور در کشوری دیگر) اهمیت املائی دارد. / توده: آنچه انبوه است / درآمیختن: مخلوط کردن (بن ماضی: درآمیخت؛ بن مضارع: درآمیز)، فعل پیشوندی / شکفتن:

شکوفه کردن / اینک: اکنون / بستر: زمینه و آماده برای کاری / پیش مرگی: آمادگی برای مرگ داشتن / میستر: ممکن / خفت: خواری / وامانده: حیران و سرگردان / پهنه: گستره / نفوذ: وارد شدن، داخل شدن / حصار: قلعه و جایی که دیوار داشته باشد و محصور شده / تفنگ داران: سربازان و کسانی که تفنگ دارند / ماندن و رفتن: مصدر هستند و فعل نیستند.

قلمرو ادبی: سپیده فردای گنجه با نهیب و صفیر گلوله های توپ روس باز شد: اغراق و کنایه از اعمال زور و قدرت + روس: در اینجا مجاز از قدرت سربازان روسی + گنجه: ایهام تناسب ۱- شهر گنجه ۲- گنج دان که با باز تناسب دارد. + سپیده فردای گنجه: مجاز از دروازه شهر گنجه / شکفتن صبح: استعاره تشخیص / شهری که ...: مجاز از مردم شهر / استقبال بهار: استعاره تشخیص / آغوش گشودن: کنایه از آماده استقبال شدن / فوران خشم و آز: استعاره پنهان / بار خفت: اضافه تشبیهی / گروهی از شهر: مجاز از مردم شهر / مثل مور و ملخ: تشبیه / وامانده ماندن و رفتن بودن: کنایه از شک و دودلی / بار خفت بر دوش داشتن: کنایه از شکست و ناکامی / شور در جان نهادن: کنایه از ایجاد هیجان و نشاط /

توضیحات بند هفتم:

قلمرو زبانی: سنگ پاره: قله سنگ / اجساد: ج جسد / بی باکانه: نترس / واپسین: آخرین / فراز: بلندترین بخش از جایی / آتشین: صفت نسبی از آتش + ین / ابزار دهقانی: وسایل کشاورزی مثل داس / سپر: محافظ جنگی / روز محشر: روز قیامت / رمق: نا و توان / خزان زده: پاییزی، زرد و پژمرده / واماندگان: شکست خورده ها، بازمانده ها / قفقاز: نام ناحیه ای در مرز آسیا و اروپا /

اجزای یک نمونه جمله از بند ششم:

جواد خان همراه برادران و فرزندان چندین بار، خود را بیرون از حصار به صف آتش دشمن زد

نهاد: جوادخان خود را: مفعول گروه متمم فعلی: به صف آتش دشمن (آتش و دشمن: مضاف الیه صف) فعل: زد
بقیه اجزای جمله نقش فرعی دارند و در جزء شماری حساب نمی شوند.

همراه برادران و فرزندان: متمم قیدی

فرزندان: معطوف

برادران: مضاف الیه

« ش » در فرزندان: مضاف الیه (فرزندان او)

چندین بار: قید

بیرون از حصار: بیرون: قید از حصار: وابسته قید بیرون

قلمرو ادبی: سنگ پاره، چوب دستی و ابزار دهقانی: مجاز از هر وسیله ای / سینه را سپر ساختن: کنایه از نبرد آماده شدن، ایستادگی کردن / سینه: مجاز از وجود، تمام بدن / به صف آتش دشمن زدن: کنایه از حمله های جسورانه و شجاعانه / صف آتش: اغراق و استعاره (آتش مانند جایی که صف دارد) / حماسه ها آفرید: کنایه از رشادت، دلیری کردن / مثل برگ های خزان زده: تشبیه / شمشیر کشیدن: کنایه از جنگیدن / شهر عرصه روز ... می آورد: تشبیه / سقفی از دود و غبار: تشبیه / گنجه با ... نفس می کشید: استعاره تشخیص / بادهای اواخر زمستان، ناله های واماندگان را ... می برد: اغراق و تشخیص / بوی خون: حس آمیزی / هزاران شجاع گنجه: گنجه در اینجا مجاز از مردم گنجه / شهر عرصه روز محشر را به خاطر می آورد: کنایه از خرابی و کشتار زیاد و شهر در اینجا مجاز شکل و ریخت خراب شده شهر / گنجه با واپسین رمق هایش، زیر سقفی از

دود و غبار نفس می‌کشید: گنجه: مجاز از مردم + کنایه از در حال نابود شدن + تشخیص: رمق برای گنجه + سقفی از دود و غبار: اغراق + نفس: مجاز از زنده بودن /

توضیحات بند هشتم:

قلمرو زبانی: نیرو: مجموعه ای از نظامیان و تجهیزات جنگی / جمع شده بودند: فعل مرکب/ حکم: فرمان و دستور/ حریم: حد و مرز چیزی / ناب: سره، خالص / توفندگی: خروشنده‌گی / رویارویی: وندی- مرکب ، مقابله / وجد: سرور، شادمانی و خوشی / تحقق: عملی شدن / آرمان: آرزوهای بزرگ / «ش» در ملی اش: مضاف الیه: ملی او/ خان: حاکم ، هم آوا—< خوان(مرحله ، سفره) /

بررسی اجزای یک نمونه جمله از این بند:

مشاهده این صحنه های ناب و توفندگی فرزندان میهن برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می آورد
گروه نهادی: مشاهده صحنه های ناب و توفندگی فرزندان میهن (نهاد: مشاهده که این صحنه های ناب وابسته است برای مشاهده و توفندگی فرزندان میهن: معطوف به نهاد است.)
برای رویایی با دشمن: متمم قیدی / عباس جوان را: گروه مفعولی (جوان صفت برای عباس) / وجد: متمم فعلی / می آورد: فعل

قلمرو ادبی: به وجد آوردن: کنایه از شوق و هیجان ایجاد کردن در کسی / دلش را استوار می کرد: کنایه از قاطعیت و مصمم شدن / دل : مجاز از وجود/

توضیحات بند نهم:

قلمرو زبانی: پایداری: استقامت، مقاومت / جان فشانی: فداکاری / سرسپردگی: تسلیم و فرمانبردار کسی شدن / خودفروختگی: به خاطر پول خود را در اختیار دیگری قرار دادن، خودفروشی کردن / خانگی: صفت نسبی خانه+ گی / موعده: هنگام، زمان / کرانه: ساحل/ ناظران: بینندگان/ خیره کردن چشم: متحیر کردن / سدوار: مانند سد، محکم و استوار / افسار: لگام چارپایان / افسار گسیخته: بدون لگام، رها و آزاد شده به حال خود/ بزم شادی / رزم: جنگ و نبرد / بزم پدر: منظور فتحعلی شاه قاجار که در بحبویه جنگ های ایران مشغول خوشگذرانی بود/ رزم پسر: منظور عباس میرزا / ترکیب : در ایران آن روز ۱- ایران روز (اضافی) ۲- آن روز (ترکیب وصفی)
قلمرو ادبی: سرسپردگی: کنایه از فرمانبرداری / خودفروشی: کنایه از پستی و بی ارزشی/ قفقاز زخم خورده و ستم دیده: استعاره تشخیص/ نگاه دوختن: کنایه از انتظار / موجهای سنگین و افسارگسیخته ارس: استعاره تشخیص و / افسار گسیخته: کنایه از رها و شتابان / سدوار: تشبیه (مانند سد) - سد: مجاز از مانع / رزم، بزم: تضاد، جناس اختلافی / واج آرایبی «ز» در عبارت آخری / پدر و پسر: تناسب / تکرار: بزم و رزم / لف و نشر ۱ بزم پدر با دربار بزم ۲- رزم پسر با دربار رزم

توضیحات بند دهم:

قلمرو زبانی: اُفت: کاهش / اُفت و خیز: شکست و پیروزی، پایین و بالا داشتن / معما: چیستان / ورای: بالاتر / فراز و نشیب: بالا و پایین ، شکست و پیروزی/گسست: سستی ، رخوت، بریدگی، جدایی / پویا: متحرک، روان، جاری، دارای جنب و جوش /

قلمرو ادبی: حضور سنگین در جایی داشتن: کنایه از ماندان طولایی در جایی که یک نوع حالت تنفر را می رساند. / افت و خیز و فراز و نشیب: کنایه از شکست و پیروزی، بالا و پایین، شادی و اندوه، افتان و خیزان / حضور داشتن افت و خیزو... : تشخیص / حضور سنگین: حس آمیزی / گسست به جا گذاشتن: کنایه از سستی و نامیدی /

توضیحات بندهای یازدهم و دوازدهم:

قلمرو زبانی: نایب السلطنه: جانشین شاه / افسر: درجه ای در ارتش، به معنای تاج هم هست / غرض: هدف با کلمه قرض به معنای بدهی و وام اشتباه نشود. / مسلم: قطعی / سرافراز: سربلند / خوف: ترس / جان فشانی: فداکاری / تحسین: ستودن / اعجاب: مایه تعجب / عهدنامه: پیمان / گلستان: نام عهدنامه ای که در سال ۱۱۹۲ خورشیدی در دوره قاجار با روس ها بسته شد و در آن قسمتی از خاک ایران (آذربایجان و قفقاز) به روس ها واگذار شد. / پاره های تن: فرزندان، عزیزان /
قلمرو ادبی: بار خفت: اضافه تشبیهی / بار بر دوش کشیدن: کنایه از به دشواری کاری را پذیرفتن / پاره تن: استعاره از جگرگوشه، فرزندان / از دست دادن: کنایه از مردن /

توضیحات بندهای سیزدهم و چهاردهم:

قلمرو زبانی: یک سویه: یک طرفه، تک بعدی: دارای یک جنبه بودن / عالمانه: حکیمانه و از روی علم و دانایی / عادلانه: از روی عدل و عدالت / ایمن: مطمئن / ملک: فرمانروایی / درایت: آگاهی، دانش، بینش / در آخرین جمله: حذف فعل به فرینه لفظی صورت گرفته /
قلمرو ادبی: خانه های تاریک و بی دریچه: کنایه از سنت گرایی / پنجره های باز و نورگیر: کنایه از نوگرایی / چشمشان را می زند: کنایه از دلزده کردن، بیزاری، خسته شدن / کارساز بودن: کنایه از موثر بودن
قلمرو فکری:

جمله اول: پیشرفت و تمدن نمی تواند یک سویه و تک بعدی باشد: پیشرفت کردن جنبه های گوناگونی دارد و فقط یک جنبه از آن دیده نمی شود.

جمله دوم: مردمی که به خانه های تاریک و بی دریچه عادت کرده اند، از پنجره های باز و نورگیر، گریزان هستند؛ آخر چشمشان را می زند و خسته شان می کند: مردمی که به سنت ها و رسوم کهنه و محدود عادت کرده اند، از نوگرایی و پیشرفت و ارتباط با جهان گریزانند. و روزی هم خسته می شوند.

کارگاه متن پژوهی درس پنجم صفحه ۴۳ و ۴۴

قلمرو زبانی:

(۱) سفیر: پیک / سفیر ایران در ترکیه مشخص شد.

(۲) بار خفت و خوف / نهیب و صفر / توفندگی فرزندان میهن / تحقق آرمان‌های ملی‌اش / تحت‌الحمايگی روس ...

(۳) وابسته‌های پیشین قبل از اسم و به صورت ساکن در اول اسمی می‌آیند و ترکیب وصفی را می‌سازند.

شاخص: لقب‌هایی هستند که در اول اسم انسان به حالت ساکن آورده می‌شوند. مثل:

آقا، خانم، مهندس، تیمسار، کدخداو...

آقا علی / خانم رضایی / مهندس مرادی

نکته اگر به آخر شاخص‌ها کسره (-) اضافه کنیم دیگر شاخص نیستند و هسته حساب می‌شوند. مثل:

آقای رضایی / مهندس برق

*سرهنگ: شاخص: سرهنگ پارسا در نیروی زمینی ارتش مشغول است.

هسته گروه اسمی: او سرهنگ نیروی دریایی است.

*سید: شاخص: سید محمد در بازار دیده شد.

هسته گروه اسمی: او سید سخنگویی است.

قلمرو ادبی:

(۱) به توضیحات گفته شده در هر بند مراجعه نمایید.

۲- مثل برگ‌های خزان زده: تشبیه / سقفی از دود و غبار: تشبیه

شمشیر کشیدن / سینه را سپر ساختن

تشخیص: گنجه نفس می‌کشید.

۳- لف و نشر / جناس / تناسب / تضاد / تکرار / واج آرایی /

قلمرو فکری:

(۱) مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن.

(۲) خانه‌های تاریک و بی‌دریچه: جامعه‌ی بسته و محدود و سنت‌های دست‌وپاگیر و کهنه.

پنجره‌های باز و نورگیر: ارتباط با دنیای بیرون و پیشرفت و شکوفایی.

(۳) عباس میرزا، مردی نترس و روشن‌فکر و شجاع بود که برخلاف ناشایستگی پدرش، برای تحقق آرمان‌های ملی خود، در

برابر سپاه روس ایستاد و جنگید.

شرح روان خوانی (تا غزل بعد...) صفحه ۴۵

برگرفته از: کتاب زندان موصل، (مجموعه خاطرات اسیر آزاد شده، اصغر رباط جزئی) به قلم کامور بخشایش

قلمرو زبانی: موصل: شهری در استان کردستان عراق / اسارت: اسیر شدگی / از آنجا که: به این خاطر که (خطای رایج نگارشی) / فرزانه: خردمند، دانا / دریغ: مضایقه / شایق: آرزومند، مشتاق / وقفه: درنگ / وجد: سرور، شادمانی و خوشی / برآن شدن: قصد کردن / مقرر: معلوم، تعیین شده / قربان صدقه کسی رفتن: پیوسته به او قربانت شدم گفتن / رغبت: میل / مفصل: طولانی، شرح کامل / اسرا: ج اسیر / بعثی: منسوب به حزب بعث / اعیاد: ج عید/ بر پا داشتن: درست کردن، ایجاد کردن چیزی، علم کردن / دکلمه: خواندن متن / موزون: هماهنگ، خوش نوا / به کاری افتادن: آغاز کردن / انگار: گویی / گری خوانی: رجز خوانی / طور: گونه / کورسو: نور اندک، روشنایی کم / واسه: برای / منزوی: گوشه گیری / افراط: از حد درگذشتن، زیاده روی / تفریط: کندروی /

قلمرو ادبی: دست پیدا کردن: کنایه از «به دست آوردن» / اراده پشت کاری بودن: کنایه از «عزم نیرومند به انجام کاری داشتن» / «نه» نگفتن: کنایه از مخالفت نکردن / دست و پا شکسته: کنایه از «به طور ناقص» / شور و هیجان بچه ها ... بجوشد: استعاره پنهان / تخلیه روانی شدن: کنایه از اینکه به آرامش برسند / جیک کسی درنیامدن: کنایه از «هیچ سخنی نگفتن» / آیه یأس خواندن: کنایه از «سخن ناامیدانه گفتن» / نور امید: اضافه تشبیهی / نور امید ... کم رنگ می کرد: کنایه از اینکه دیگران را ناامید می کرد / طلوع، غروب؛ روز، شب: تضاد / افراط و تفریط: تضاد / عقربه ها تنبل شده بودند؛ شاید هم مرده: جانبخشی

آبی تر از آنیم که بی رنگ بمیریم از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم

قلمرو زبانی: آبی: منسوب به آب، رنگ آبی /

قلمرو ادبی: آبی بودن: کنایه از سرسبز و سرزنده بودن / بی رنگ بودن: کنایه از بی طراوت بودن / از شیشه نبودیم: تشبیه / با سنگ مردن: کنایه از مرگ به سادگی و آسانی / شیشه و سنگ: تناسب و تضاد /

قلمرو فکری: ما سرزنده تر از آن هستیم که با افسردگی و بدون هدف بمیریم. ما از جنس شیشه نیستیم که به آسانی با یک سنگ نابود شویم.

پیام: پایداری و مقاومت

فرصت بده ای روح جنون تا غزل بعد در غیرت ما نیست که در ننگ بمیریم

قلمرو زبانی: جنون: دیوانگی / روح جنون: روح مجنون / غیرت: مردانگی / ای روح جنون: شبه جمله (ندا و منادا)

قلمرو ادبی: ای روح: جانبخشی / تا غزل بعدی: کنایه از تا مدتی دیگر

قلمرو فکری: ای روح دیوانه، به من فرصت بده؛ زیرا در مردانگی ما نیست که مرگ ننگینی داشته باشیم.

پیام: پایداری و ننگ نپذیرفتن

درک و دریافت روان خوانی:

۱) آغازگری تنها: زاویه دید دانای کل یا سوم شخص / تا غزل بعد: زاویه دید اول شخص
در آغازگری تنها شخصیت اصلی داستان یک رزمنده است که در پی شکست دشمن است؛ ولی در «تا غزل بعد» شخصیت اصلی داستان رزمنده اسیری است که در اسارت نیز در پی کمک به هم میهنان است. هر دو داستان نشانه پایداری ایرانیان در برابر دشمن است.

۲) مسابقات ورزشی / برگزاری کلاس آموزشی / اجرای نمایش و مقاله نویسی /